

IRISEKAI



Translate Luna

Clean Luna

Type Luna



T.me/IriSekai



instagram.com/IrisSekai

نمی‌دونم این جادوچه یا چیز
دیگه، ولی به قدرت ناشناخته...



... اونجا رو سرپا نگه داشته.

و توی اون دنیا...



... ادوارد هم هست.

ولی واقعیت "حقیقی" من
اینجاست...



lilico

Ep 54

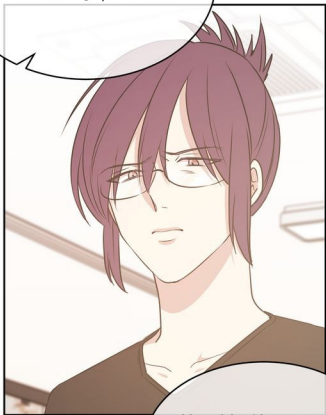




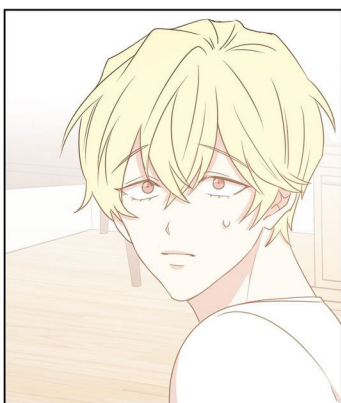
لونا: چرا این بشر اقله موره؟



همش اینطوری
قایم می‌شدی،



پس به همین خاطر مامان و بابا
مرتب چیزایی رو بهت گفتن که
نمی‌خواستی بشنوی.





“داداشش خیلی لاغر مردنیه،
پس چرا اون دختر اینطوره؟”

خیکی کدو تنبل!

nyah

nyah

اشتهای یه دختر نباید
انقدر زیاد باشه.

خدایا، بیشتر غذا نخور!
یکم وزن کم کن!

مامان-- یه بشقاب دیگه
برام بکش!

هی! گفتم بیا یکم میوه بخور!

نه خیر!



این دختره همش وزن اضافه می کنه
چون همیشه می ره یواشکی تو اتاقش
غذا کوفت می کنه!

وقتی گفت نخوردم
پس غذا نخورده.

دلم می خواست به عنوان یه فرد
متفاوت به دنیا بیام.



و یه زندگی متفاوت
داشته باشم.

حتی اگه فقط برای یه مدت کوتاه
بود، تنها راهی که می تونستم به
آدم دیگه ای تبدیل بشم...



Tris
Sekai
Tano/
TrisSekai

... از طریق ناول ها بود.

رشته نویسندگی خلاق؟
ای خدا، نمی‌تونیم پولمونو
برای همچین چیزی بریزیم دور!



باید دکتر یا مهندس بشی!
باید کار گیر بیاری!

رمان نویسی رو فقط می‌تونی به
عنوان یه سرگرمی توی اوقات
فراغت در نظر بگیری، اوکی؟

سخته که مارینا رو بشناسم.

سرکار خیلی مودبه، اما...

وقتی زمان خونه رفتن می‌شه، تخته
گاز از در می‌ره بیرون. تا حالا یه
دفعه هم نشده بگه بیا بریم بیرون
یه قرمه سبزی بزنیم

یه چیزی تو خونه قایم کرده؟

شنیدم حتی دوست پسرم نداره...

من از "رینو" بودن
خوشحال بودم...

... چون اون زندگی‌ای بود
که همیشه آرزوشو داشتم.



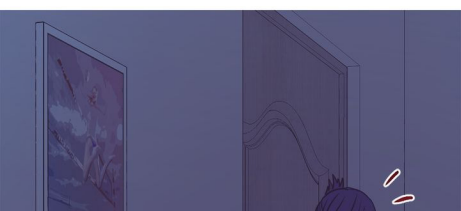
یه زندگی که هر روز خدا رو با
بچه هام می‌گذروندم.

زندگی به عنوان یه تامبوی
بشاش، سالم و فعالی که...

... اون مرد یه
دنیا دوستش داره.

در آخر... همه اینا یه توهم بود
که نمی‌تونست توی واقعیت وجود
داشته باشه؟

-ha





ناراضی که توانست برای من م
فیلد، خواهر خودم بهت بگم؟
پسرک... نه، دختری که به جای
بود، میخواست تا با تمام وجود
عشقش پاسخ بده.

تکنسین ناپدید شد.



بعد از اینکه ناگهان قلعه به
آشوب کشیده شد،

شوالیه‌ها و خدمتکارها که
نگران بودن، پشت در اتاق لرد قلعه
برای روزها اعتراض می‌کردن.



چرئیات داستان بعد از
ناپدید شدن رینو...؟!!

داستان تغییر یافته
هنوز ادامه داره؟!!

در نگاه اونا، لرد روزها رو بدون ذره‌ای
خوردن و خوابیدن می‌گذروند،

حالا قلب کل قلعه توی
دهنشون می‌تپید...



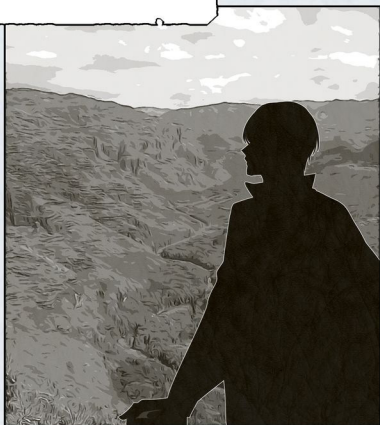
ولی تاثیری نداشت. بیشتر مردم
قلعه حقیقت رو می‌دونستن.



بدون "اون پسر"، این
وضعیت بهتر نمی‌شد.

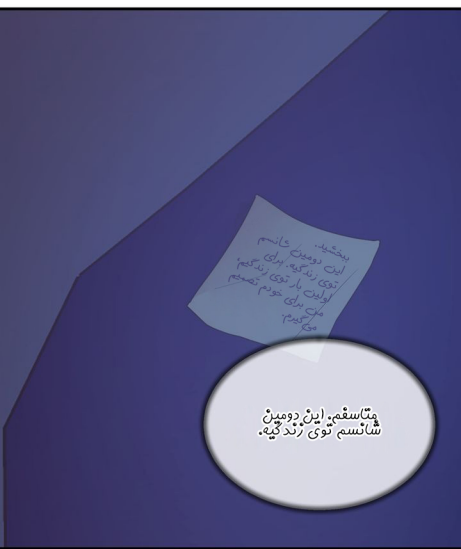
این حقیقت داشت.

ادوارد منتظر اون فرد بود...



A blue-toned comic panel. On the left, a hand is placed on a shoulder. A speech bubble is positioned above the hand. In the bottom right corner, there is a small, tilted rectangular object with some illegible markings.

مارينا!





To Be Continued



Story : KIM SUO

Art : jaradog

©DAONCOMICS



سلام به همگی! من کی بیدم؟ من لونا بیدم! مترجم و کلینر و گاهی تایپیست این مانهوا. من و بقیه کلی پاره شدیم تا این مانهوا برسه دستتون. پس با یه لایکم شده خوشحالمون کنین! فصل اول همین جا تموم می شه. سعی می کنیم زود فصل بعدی رو برسونیم دستتون: [فق تو رو قرمه سبزیاتون بلایکین دوتا کامنتم بزارین روش خوشحال شیم:]

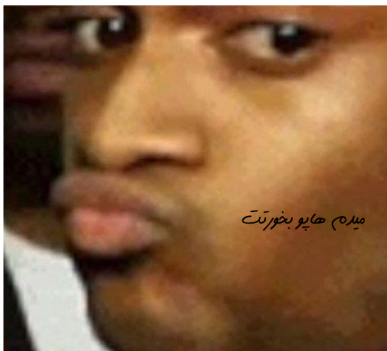


تلون بده اول انگشت همایونیم
بزار رو قلب قرمز
میدم راست بخورنت بمولا

ما: عرررر دارن لب می گیرن
صحنه ای که ادوارد می بینه:



* لون مٹے سب دارہ کلینج می کنہ واریتے می زنہ *
 * اس جی گٹ دانہ نشہ کیلشیم ترده *
 اس جی : عمر ۱۱۱۱ بیاپس زود می خواہم بخونم
 لون :



بندہ موقع کھلے واریت این دن چتر آخری:



از شما برای خواندن کارمونی
ممنونیم. لطفاً **کپی نکنین** و بدون
ذکر منبع کار ما رو جای نذارین.
شما میتونین با جوین شدن تو چنل
تلگرامون از ما **حمایت** کنید و کارهایه
جذاب دیکمون رو هم بخونین.

@IriSekai

